

## « سماع » در عرفان عملی مولانا

### مهدی سیاح زاده

واژه ی سماع را معمولاً به رقص تعبیر می کنند. در حالیکه سماع از «سمع» یعنی شنیدن گرفته شده که بیشتر باید برای موسیقی به کار گرفته شود. زیرا رقص شنیدنی نیست، دیدنی است.

با این حال چرا برای رقص، در عرفان مولوی از واژه ی سماع استفاده می شود؟ واقعیت این است که جمع شنیدن نوای موسیقی و دیدن رقص، توأماً «سماع» خوانده می شود. سماع، همانطور که اشاره شد، یعنی شنیدن. اما در طریقت مولوی، این است که آهنگ و نوایی با دف و نی و رباب و طنبور نواخته می شود، ترانه هایی بوسیله کسی و یا بطور دسته جمعی خوانده می شود و از آن جایی که این ترانه ها اغلب شور انگیز و ضربی است، و صدای دف، ایجاد نشاط و هیجان می کند، این است

که همراه با شنیدن این ترانه ها، درآویش آهسته آهسته به وجد و نشاط می آیند و در نهایت در هیجان و وجد کامل به رقص و پابکوبی می پردازند. مجموعه ی این ساز و آواز و رقص و وجد و حال را سماع می گویند.

رقص در اصل حرکات موزون اندام است که در واقع انسان را با حرکات موزون کائنات هماهنگ می کند. به عبارت دیگر، ما با رقص، خود را با نظام موزون جهان یک آهنگ می کنیم. و همین هماهنگی است که به ما آرامش می بخشد. این نظر کسانی است که از دیدگاه فیثاغورثی به جهان می نگرند. اما مولوی غیر از این می گوید.

در باب رقص و سماع، نظر های موافق و مخالف بسیاری اظهار شده است. برخی آن را حرام و بعضی دیگر آن را حلال می دانند و کسانی دیگر هم هستند که پا را از این فراتر گذاشته و آن را نوعی عبادت می دانند. بسیاری از شریعتمداران و فقها، آن را حرام می پندارند و معتقدند که این کار اسباب گمراهی مؤمنان را فراهم می کند. در فرقه های تصوف نیز هستند کسانی که رقص را مذموم می دانند و آن را از وسوسه های نفس و شهوت می نامند. فرقه ی «نقشبندی» یکی از

## « سماع » در عرفان عملی مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

مهمترین این فرقه های متصوفه است. این فرقه در قرن هشتم هجری توسط «خواجه بهاءالدین محمد نقشبند» که در سال ۷۹۱ هجری وفات یافته، بنیان گذاشته شده است. یکی از مشهور ترین بزرگان این فرقه «عبدالرحمن جامی» شاعر نامی ایران است. پیروان این فرقه که خود را صوفی می نامند:

«... اهل زهد و عبادت و ذکر و فکرنند، و در ... التزام اوامر و نواهی و فرایض ... شرعی اهتمام می ورزند، و مخصوصاً به ذکر خفی ... که یکی از شعار های طریقتی ایشان است بسیار اهمیت می دهند. اما وجد و حال و رقص و سماع را سخت منکرند و آن را بدعت حرام می شمارند.»

(مولوی نامه - استاد جلال الدین همایی - جلد دوم - صفحه ۵۹۲)

«ذکر خفی» آن است که صوفی در گوشه ای زانو را به بغل می گیرد، سر را بین دو زانو خم می کند و به صورت مدور در می آید، در همین حالت در دل به خواندن ذکر می پردازد. در مقابل ذکر خفی، «ذکر جلی» است که صوفیان و دراویش بطور جمعی و به آواز بلند به خواندن ذکر می پردازند.

در مقابل «فرقه ی نقشبندی»، «فرقه ی قادریه» است که بنیان گذار آن «شیخ عبدالقادر گیلانی» (جیلانی) است که در ۵۶۱ قمری (۱۱۶۶ میلادی) وفات یافت. پیروان این گروه که در کردستان ایران پراکنده اند و خود را درویش می نامند، «به زهد و خلوت و ذکر خفی اعتنا و اعتقاد ندارند، بلکه اساس طریقت آن ها مبتنی بر «ذکر جلی» و مجمع وجد و سماع است.» (همان منبع)

اما طریقت مولوی مجموع این دو روش است. هم ذکر و عبادت و فکر و هم وجد و رقص و سماع را به کار می گیرد. از دید مولوی بدون گذراندن عبادت های دینی، فقط پرداختن به رقص و سماع کار شیطانی است. یعنی اسباب رضایت نفس را فراهم می سازد. بنابراین:

« ... مراتب و مدارج سیر و سلوک از عبادات شرعی شروع و به مقام جذبه ی عشق و شور و مستی و وجد و رقص و سماع منتهی می شود و چنان است که اهل هر درجه و مقامی باید در همان پایه بنشینند، حق مداخله و شرکت در درجات بالاتر ندارند، و از این جهت است که مجالس رقص و سماع آن طایفه ...

به جمعی و عده ای مخصوص و ممتاز از گروه پیش  
کسوتان و کاملان ... اختصاص دارد و مبتدیان و میانه  
حالان را در آن مجامع راه نمی دهند تا به جماعت

نااهلان چه رسد» (همان منبع - ص ۵۹۲)

اما کسانی هستند که بدون گذراندن این مراحل کمال،  
فقط به عنوان نمایش و خود نمایی و یا برای ارضای تمایلات  
نفس، به سماع می پردازند و بی آن که به آن وجد و حال  
حقیقی و ناهوشیاری و بی خویشنی مورد نظر برسند. این ها  
کسانی هستند که می خواهند لحظه ای و دمی از هوشیاری  
دردناک زندگی خود فرار کنند. این است که به شراب (خمر)  
و نی (زمر) و موسیقی پناه می برند:

تا دمی از هوشیاری وارهند

ننگ خمر و زمر، بر خود می نهند

۲۲۵/۶

می بینید؟ مولوی این جا شنیدن و یا نواختن ساز «نی»  
(زمر) را، ننگ می داند. یعنی همان سازی که مثنوی را با آن  
شروع کرده است. چرا؟ زیرا که اینجا، نوای نی برای پرواز  
کردن نفس به کار رفته است. اما عاشقان حقیقی، یعنی آنان که

دوران فکر و ذکر و عبادت ها را گذرانده اند و اکنون به عشق حقیقی حق گرفتار شده اند، سماع برایشان غذای روح است:

پس غذای عاشقان آمد سماع

که در او باشد خیال اجتماع

۷۴۲/۴

زیرا سماع موجب ایجاد تمرکز فکر (= خیال اجتماع = اجتماع خیال) می شود. وقتی سالک طریقت به موسیقی و نواهای دلنشین از دل و جان گوش می دهد و با ضرب آن ها به رقص و پایکوبی می پردازد، در آن حال، همه ی فکر های زاید از او رها می شود و درست مانند مراقبه یا مدیتیشن، به آن تمرکز فکری می رسد که محیط پیرامون خود را دیگر نمی بیند، و در همان حال وجد و سرور و شوق، از خود تهی می شود و به نوعی ناهوشیاری و بی خویشنی می رسد. همین بی خویشنی است که ما «بریدن از خود» می نامیم. در این هنگام است که در یک جرقه ی گذرا، بارقه ای از آگاهی ناب درون یا «آدم درون» به سطح خودآگاه می جهد. در چنین شور و حالی بود که مولوی بسیاری از غزلیات شمس را گفته است. این بی خبری و بی خویشنی چنان است که پیرایه های دنیایی، مانند

ثروت، مقام، قدرت و غیره، از ذهن و فکر انسان دور می شود. چنان که مولوی این چنین می شد.

می گویند روزی مولوی با مریدانش از بازار زرکوبان می گذشت. بازار زرکوبان (یا بازار طلا سازان) جایی بود که در هر دکان، استادکاران طلا ساز، طلا را بر سندان مخصوصی می گذاشتند و با چکش بر آن می کوبیدند تا آنجا که ظریف و نازک شود و برای ساختن آلات تزئینی به کار گیرند. این بود که در بازار زرکوبان همواره نوعی ضرب کوبش چکش به سندان شنیده می شد. وقتی مولوی به مقابل دکان «صلاح الدین زرکوب» رسید، آهنگ ضرب زرکوبان چنان او را بی خود کرد که بی اختیار با همان ضرب آهنگ به رقص پرداخت. مریدانش نیز در همان وسط بازار به او پیوستند و این کار چندین ساعت ادامه یافت، بطوری که صلاح الدین زرکوب به شاگردانش گفت: چکش زدن به سندان را ادامه دهند و واهمه ای از تلف شدن زر نداشته باشند. زیرا اگر طلا را بیش از حد می کوبیدند، زیر ضربه های چکش خرد می گردید و برای همان کار معین که می خواستند بی مصرف می شد.

آنگاه خود صلاح الدین به رقصندگان وسط بازار پیوست و بعداً محبوب ترین مرید مولوی شد. این است که از نظر مولوی، چون سماع باعث بریدن از خویشتن می شود، می تواند یکی از روش های مؤثر برای ارتباط با آدم درون انسان باشد. شعری است منسوب به مولوی که همین مطلب را آشکارا بیان می کند:

دانی سماع، چه بود؟ صورت بلی شنیدن  
از خویشتن بریدن، با وصلِ او رسیدن  
دانی سماع چه بود؟ بی خود شدن ز هستی  
اندر فَنای مطلق، ذوق بقا چشیدن

\*\*\*

چون موضوع سماع، بحث بسیار حساسی است که ممکن است برای عده ای این سوء تفاهم را پدید بیاورد که فقط با شنیدن نوای موسیقی و رقص می توان به آن حالت شوق و وجد عرفانی رسید، بهتر است از یک منبع بسیار موثق و معتبر، این موضوع را بیشتر بشناسانیم. این منبع کتابی است به نام «سرچشمه ی عرفان ایران» به نگارش و گرد آوری دکتر مسعود همایونی. بخشی از این کتاب پر مغز به شرح سماع اختصاص



## « سماع » در عرفان عملی مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

دارد که ما عیناً نقل می کنیم. نویسنده تحت عنوان «سماع در عرفان عاشقانه ی ایران» می نویسد:

«در عرفان عاشقانه ی ایران، سماع و پایکوبی از اصول تربیتی بود و هست. هنوز هم بعضی از سلسله های طریقت در خانقاه هاشان مجالس سماع برپا می کنند و به نوازندگی و خوانندگی می پردازند و معتقدند همان طور که عارف از راه چشم به جلال و عظمت خدا پی می برد، از راه گوش نیز ممکن است طوری مجذوب شود که از هر نغمه ای و هر ذره ای، سرود آسمانی بشنود. عرفا برای رسیدن به صفای باطن سماع را امری پسندیده دانسته اند... از غزلیات مولانا جلال الدین [مولوی]، بر می آید که بیشتر آن ها را برای پایکوبی و دست افشانی سروده است. زیرا در بیشتر آن ها اوزان ... ضربی به کار برده... در شرح حال مولانا تصریح شده است که موسیقی می دانسته و رباب می نواخته است. ولی تا قبل از آشنایی با شمس، سماع نمی دانسته و آیین رقص چرخان را شمس به وی آموخته است. مولانا پس از برخورد با

## « سماع » در عرفان عملی مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

شمس، موسیقی و سماع را به حدی دوست می داشت که روز و شب در سماع رقصان شده و هر بانگ صدای خوش یا پر معنی، کافی بود که مولانا را به سماع وادارد. در کوچه و بازار، در مسجد «مَرام» [یکی از مناطق بیلاقی شهر قونیه]، در چشمه ی آب، در آسیاب و در میدان قونیه، سماع می کرد. سماع به حدی در قونیه گسترش یافت که حتی به طور هفتگی، مجلس ویژه ی سماع بانوان همراه با گل افشانی و رقص و پایکوبی برپا می شد. مجلس سماع را «بزم خدا» می نامیدند و تمام بزرگان شهر در سماع مولانا شرکت می کردند. مولانا به قدری سماع را دوست داشت که حتی در مواردی که سرگرم آن بوده و نمازش قضا می شد و به او تذکر می دادند، موسیقی سماع را رها نمی کرده است.

سماع آرام جان زندگانست

کسی داند که او را جان جانست

آیین سماع، در سلسله ی مولویه

## « سماع » در عرفان عملی مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

«بطور کلی، سماع به رقص چرخان اطلاق می شود که درویش ها آن را طبق اصول مخصوصی انجام می دهند. ولی وقتی عده ای طبق مراسم خاصی آن را در «سماع خانه» انجام می دهند، آن را «مقابله» گویند. در زمان خود مولانا هیچگونه مراسم و قواعدی برای سماع وجود نداشت. مولانا در هر موقع و هر جا که حالی پیدا می کرد به سماع می پرداخت...»

پس از مولانا، سلطان ولد [پسر بزرگ مولوی] سلسله ی مولویه را بنیان گذاشت و قواعد و مراسم و مقرراتی برای ورود طالبین به سلسله ی مولویه و همچنین انجام «مقابله» [سماع] وضع نمود که تا امروز باقی مانده است.

«مقابله» معمولاً در محلی انجام می شود که آن را «سماع خانه» و سماع کنندگان را «سماع زن» می گویند. سماع خانه محوطه ی بزرگی است که علی الرسم به شکل دایره ساخته شده و کف آن از تخته ی صاف و صیقلی شده پوشیده و اطراف آن برای تماشاگران نرده کشیده شده است. در سماع خانه،

علاوه بر محل «سماع زن» ها که وسط سماع خانه می باشد، سه محل دیگر نیز دیده می شود که عبارتست از:

الف - جایگاه نوازندگان و گویندگان که آن را «مطربخانه» نیز گویند. اعضای مطربخانه عبارتند از: «نی زن»، «کدوم زن» [کدوم، دنبک کوچکی است]، «آیین خوان»، «قرآن خوان»، «نعت خوان» [نعت به معنی توصیف و تعریف کردن، مخصوصاً توصیف خدا و پیامبر و اولیاء است] و «مثنوی خوان». مطربخانه در مقابل جایگاه شیخ و معمولاً در طبقه ی بالا قرار می گیرد.

ب - جایگاه «شیخ» که مقابل در ورودی است. شیخ روی پوست گوسفندی که به رنگ قرمز رنگ کرده اند و با تشریفات خاصی آنجا آورده اند، قرار می گیرد. بدین جهت شیخ را «پوستین نشین» نیز می گویند.

ج - جایگاه تماشاگران که اگر در همان طبقه ی پوستین نشین باشد، سمت راست شیخ و اگر در طبقه

بالا باشد، بر حسب وضع سالن قرار می دهند. هنگام ورود، تماشاگران باید کفش ها را در بیاورند و در کفشکن بگذارند. محل ورود و جایگاه بانوان علیحده است.

همیشه بین در ورودی و پوست نشین خط مستقیم فرضی در نظر می گیرند که سماع خانه را به دو قوس تقسیم می نماید و آن را « خط استوا » می نامند. قوس اول از طرف راست در ورودی شروع می شود تا محل پوست نشین. این قوس نزد مولویه نماد و رمز قوس نزولی است که انسان [آدم] از نیستان حقیقی جدا شده و مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را گذرانده و به مرحله ی انسانی رسیده است. قوس دوم از پهلوی پوست نشین شروع و به در ورودی ختم می شود. این قوس رمز و نماد قوس صعودی است که انسان دوباره به اصل خود برمی گردد.

در سه « دوره ی ولد » (که بعداً شرح داده خواهد شد) وقتی « سماع زن » ها از این خط عبور می کنند، تعظیم می نمایند. این خط مستقیم به نظر مولویه، نماد و رمز

نزدیک ترین راه رسیدن به حقیقت است. شیخ در سماع، نماد مولانا است و رنگ قرمز پوست، رنگی است که آفتاب با آن رنگ طلوع و با آن غروب می کند. همچنین می گویند هنگامی که روح مولانا به سرای جاودانی شتافت، افق شهر قونیه رنگ قرمز غروب آفتاب را داشت.

### لباس درویشان، هنگام سماع

لباس «سماع زن» ها عبارتست از:

۱ - «کلاه نمدی بلند» که شکل مخروط ناقص و معمولاً به رنگ بلوطی است و آن را «سکه» گویند. روی سکه ی شیخ، دستاری پیچیده می شود که علامت مشخصه ی او است و اگر شیخ از سلاله ی پیغمبر [سید] باشد، دستار به رنگ سبز خواهد بود. «سکه»، رمز و نماد سنگ قبر سالک است.

۲ - «تنوره» عبارت از پیراهن سفید و بلندی است، با دامن فراخ که هنگام چرخیدن «سماع زن» باز می شود و دایره ای تشکیل می دهد. «تنوره» نماد و رمز کفن سالک است.

۳ - «دسته گل» عبارت از نیم تنه ی سفید با آستین کوتاه است که روی «تنوره» می پوشند.

۴ - «الف لام بند» که عبارت از کمر بند سیاه رنگی به پهنای ۴ تا ۵ سانتیمتر است و «سماع زن» آن را به کمر می بندد.

۵ - «خرقه» که روی همه می پوشند و آن روپوش بلند و سیاه رنگی است با آستین گشاد که نماد تابوت سالک است.

#### شروع مقابله ( سماع )

پس از آن که «سماع زن باشی» [رهبر سماع زن ها] پوست قرمز را روی دوش خود به «سماع خانه» آورد و با تشریفات خاص در جایگاه شیخ پهن کرد، «سماع زن» ها یکی یکی با لباس مذکور، وارد «سماع خانه» می شوند و آخر از همه شیخ وارد می شود و روی پوست قرمز قرار می گیرد. بعد همه می نشینند و «نعت خوان» پس از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، نعت شریف پیغمبر را می خواند و بعد نعت مولانا را و سپس نی نواخته می شود. نی رمز ناله است از جدایی انسان [آدم] از نیستان حقیقت. بعد همه

## « سماع » در عرفان عملی مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

زمین را بوسیده و بر می خیزند و با تشریفات سه بار دور «سماح خانه» را با قدم های مخصوص می گردند که این سه دور را «دور ولدی» (مربوط به سلطان ولد، پسر بزرگ مولوی) گویند.

پس از خاتمه ی دور ولدی، همه، غیر از شیخ و «سماح زن باشی» یک مرتبه خرقة های خود را پایین می اندازند. انداختن خرقة از دوش، رمز این است که «سماح زن» ها خود را از نگرانی های جهان مادی رها ساختند و در این هنگام در حالیکه شیخ به طرف جلو آمده، «سماح زن باشی» دست راست شیخ را می بوسد. شیخ نیز سکه (کلاه) او را می بوسد و این به معنی اجازه ی شروع سماع است. بعد از آن «سماح زن» ها یک به یک مثل او در مقابل شیخ تعظیم می کنند و پس از آن که سه مرتبه به دور خود چرخیدند، دست ها را باز کرده و شروع به سماع می کنند. دست راست آنان به طرف آسمان باز است و دست چپ به طرف زمین. خودشان می گویند این رمز آن است که از خدا فیض می گیریم و به مردم



می دهیم. خودمان صاحب چیزی نیستیم. فقط صورت ظاهر داریم و در خدا فانی شده ایم. هر «سماع زن» دو چرخش دارد. یکی، «وضعی» که به دور خود می چرخد و دیگری، «انتقالی» که به دور «سماع خانه» که نماد عالم امر و عالم شهود است، می گردد. در حقیقت «سماع زن» ها مانند سیارات آسمانی هستند که هم به دور خود می چرخند و هم به دور آفتاب. سماع هماهنگی با همه ی کائنات است ... گردش از چپ به راست انجام می شود و در حقیقت این چرخش به دور قلب معنوی است که جایگاه حق و عرش الرحمن است ... در این چرخش ها، پای چپ که کنایه از دل است ثابت می ماند و چرخش با پای راست انجام می شود:

دل چو پرگار به هر سو دورانی می کرد  
واندر آن دایره سرگشته ی پابرجا بود

[غزل حافظ با مطلع: « سال ها دفتر ما در گرو صهبا بود... »]

دل انسان دو رخ دارد. یکی به طرف روشنایی و حق و دیگری به طرف دنیا و نفس اماره و تاریکی. دو

دست «سماع زن» که یکی به طرف بالا و مظهر روشنایی و دیگری به طرف پایین و مظهر تاریک است، انسان دو بعدی را نشان می دهد که در تلاش رسیدن به حق است.

هر «مقابله» [سماع] چهار مرحله دارد که بین هر مرحله یک دقیقه سکوت و بعد آهنگ آیین عوض می شود و مرحله ی دیگری شروع می گردد. این چهار مرحله نماد «شریعت»، «طریقت»، «حقیقت» و «معرفت» است. پس از مرحله ی چهارم، مقابله پایان می پذیرد و همه می نشینند. بعد آیاتی از «آیت الکرسی» و آیه ی «نور» و «چهار قل» خوانده می شود و با کشیدن «هو» و خواندن سوره ی «فاتحه» و اسامی سران مولویه، تشریفات به پایان می رسد و «سماع زن» ها و شیخ «سماع خانه» را ترک می کنند و بعد «سماع زن باشی» با همان ترتیب اولیه، پوست قرمز را روی دوش می برد.

(سرچشمه ی عرفان ایران - دکتر مسعود همایونی، از صفحه ی ۲۵)

\*\*\*